

یکی از نقدهای
من به دوستانی
است که مدام
کلمه تهدید را
تکرار می‌کنند.
من می‌گویم
اتفاقاً خود این
تکرار هم تهدیدزا
است؛ یعنی وقتی
که شما به این
شکاف دامن زدید
و مدام ایرانی را از
مهاجر افغانستانی
ترساندید و مهاجر
افغانستانی را از
ایرانی ترساندید،
به صورت طبیعی و
در یک بازه زمانی
نه چندان طولانی،
تصور منفی در هر
دو طرف شکل
می‌گیرد

می‌گویند این است که ما از اسلام قرائت ایرانی ایجاد کردیم؛ یعنی متناسب‌سازی کردیم. برعکس، جایی مثل مصر، آن فرهنگ گذشته خود را کامل از دست داد و در آن فرهنگ عربی حل شد. اما در ایران این اتفاق نیفتاد. یا در حمله مغول هم همین اتفاق می‌افتد. مغول‌ها به ایران آمدند و یک فرهنگی کسب کردند و در برگشت این موج رفتند شبه‌قاره هند را فارسی‌زبان کردند؛ یعنی در قرون چهارده، پانزده و شانزده میلادی، هند کامل تحت تأثیر تمدن ایرانی قرار می‌گیرد؛ نه به واسطه ایرانی‌ها، بلکه به واسطه گورکانیان مغول. اما از یک جایی به بعد، نوعی دیگرهراسی در فرهنگ این سرزمین شروع شد. این دیگرهراسی که هرکس از جای دیگری آمد و با من تفاوتی داشت، باید از او ترسید. البته این دیگرهراسی در یک مقطع تاریخی تحت تأثیر تجربیات تاریخی ما به وجود آمد و به نظر می‌آید ما آن قدرت و قوت تأثیرگذاری را داریم از دست می‌دهیم. من فکر می‌کنم که عده‌ای تلاش کردند که این دیگرهراسی را تقویت بکنند تا شکاف را در جامعه ایرانی زیاد کنند؛ یعنی کرد از لر، لر از بلوچ، بلوچ از ترکمن و ترکمن از عرب و... همه از همدیگر بترسند و اگر قرار باشد این‌ها در کنار هم زندگی کنند - مثلاً در یک خوابگاه دانشجویی یا در سرایز - دیگر آن نگاه مثبت وجود ندارد و می‌ترسند. من فکر می‌کنم حضور مهاجرین افغانستان در ایران فرصتی است تا ما این زیستن با دیگری را تجربه کنیم.

بخش عمده ای از انتقادات به حضور مهاجران متوجه کلونی‌های غیرهم‌زبان است که تهدید تلقی می‌شوند؛ نظر شما چیست؟

ما نیازمند این هستیم که هسته سیاست‌های مهاجرتی‌مان را بازبینی کنیم و بدانیم که اصلاحات جزء به جزء، کارساز نخواهد بود؛ چون یک بسته است و همه این‌ها به هم ربط دارد. بخشی در این سیاست‌گذاری همین بحث آمایش است و در واقع نوع دلایل کلونی‌گزینی این‌ها و عدم پیوند این دو جامعه در همدیگر و عدم تنیدگی این‌ها. نکته جالبی است؛ مثلاً من یک بار با یک دوست افغانستانی صحبت می‌کردم که دانشجوی جامعه‌شناسی است و از پنج شش سالگی آمده ایران و الان ۲۲ ساله است و ساکن ایران؛ خیلی ذهنم را درگیر کرد. به من گفت: «می‌دانید! من هنوز هیچ تصویری از داخل خانه یک ایرانی ندارم». آن زندگی در قالب کلونی که من اگر الان بروم آنجا چه می‌شود. می‌گفت: «خیلی دوست و هم‌کلاسی ایرانی دارم، ولی تا حالا خانه آنها نرفته‌ام. مثلاً نمی‌دانم یک ایرانی اگر بخواهد چای جلوی من بگیرد، چطوری می‌گیرد و اصلاً نمی‌دانم مبلمان و چیدمان خانه‌اش چه شکلی است و به چه چیزهایی توجه می‌کند و هر چه هم دیده‌ام از قاب تلویزیون دیده‌ام». این که چرا کلونی شده و چرا ترکیب نشده و چرا جامعه‌پذیری ندارد، به نظر من به خاطر همان سیاست‌گذاری است و آنکه ما نتوانسته‌ایم درست سیاست‌گذاری و کنترل کنیم.

به نظر من بازنمایی تهدید از خود تهدید بدتر است. یکی از نقدهای من به دوستانی است که مدام کلمه تهدید را تکرار می‌کنند. من می‌گویم اتفاقاً خود این تکرار هم تهدیدزا است؛ یعنی وقتی که شما به این شکاف دامن زدید و مدام ایرانی را از مهاجر افغانستانی ترساندید و مهاجر افغانستانی را از ایرانی ترساندید، به صورت طبیعی و در یک بازه زمانی نه چندان طولانی، تصور منفی در هر دو طرف شکل می‌گیرد. من وقتی می‌خواهم با شما صحبت بکنم، اگر از ابتدا با یک تصویر منفی با شما سراین می‌زنیم، طور دیگری صحبت می‌کنم و